



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) قسمت کتاب نکاح را به چند بخش تقسیم کرده است؛ اول اقسام نکاح که «نکاح منقطع»، «نکاح دائم»، «نکاح عبید و إماء» که از آن به «ملک یمین» یاد می‌شود و «تحلیل» هم کار ملک یمین را می‌کند که در حقیقت نکاح مشروع به چهار قسم تقسیم می‌شود: یا عقد دائم، یا عقد إنتقطاعی، یا ملک یمین، یا تحلیل. ضمن این بحث‌ها که اقسام نکاح چند قسم است و در چند فصل باید بحث شود، بعد از فراغ از اقسام نکاح به بخش احکام نکاح پرداختند؛ احکام نکاح، «مهر»، «شقاق»، «نشوز»، «الحاق ولد»، «نفقه» و مانند آن است. بخش‌های متفرعی در احکام نکاح است. آن اقسام مربوط به اقسام نکاح بود، این مربوط به احکام نکاح است.

در احکام نکاح - بعضی از مباحث گذشت - رسیدیم به مسئله فرزند که فرزند چه وقت به پدر و مادر ملحق می‌شود؟ در الحاق فرزند و شناسنامه داشتن، دو رکن اساسی معتبر است: یکی امکان عقلی و یکی امکان شرعی؛ امکان عقلی آن است که آمیزش صورت گرفته باشد، امکان شرعی آن است که نه کمتر از اقل حمل باشد و نه بیشتر از اکثر حمل. آمیزش باشد این عقلی است، به أحد أنحاء چهارگانه باشد این شرعی است، اقل حمل نباشد این شرعی است، اکثر حمل نباشد و از اکثر حمل نگذرد این شرعی است، نه از اقل حمل کمتر باشد و نه از اکثر حمل بیشتر باشد؛ پس چند قید شرعی است و یک قید عقلی است. در لحوق فرزند به «أحد الأبوين» شرط عقلی آن

اصل آمیزش است و شرط شرعی آن این امور چهارگانه است که اصل نکاح باشد یا دائم یا منقطع یا ملک یمین یا تحلیل و از طرفی نه کمتر از اقل حمل باشد و نه بیشتر از اکثر حمل.

در خلال این بخش که نظر چهارم مرحوم محقق است که فرمود: «النظر الرابع فی أحكام الأولاد»^۱ چند مسئله را گذرانند که - قبل از تعطیلات این مسایل گذشت که امیدواریم این گونه از تعطیلات ادامه پیدا نکند و ذات اقدس الهی به برکت قرآن و عترت این بیماری کرونا را به هر وسیله ای زودتر برطرف کند! - بعد رسیدیم به این فرع که محقق آن فرع را عنوان می کند، فرمود: «و لو زنی بامرأة فأحبها ثم تزوج بها لم یجز إلحاقه به و کذا لو زنی بأمّة فحملت ثم ابتاعها»^۲؛ اگر با زنی - معاذالله - از راه حرام آمیزش پیدا کرد این کار عقلی یعنی شرط عقلی که اصل آمیزش است پیدا شد؛ اما شرط شرعی حاصل نشد، شرط شرعی آن این بود که به أحد أنحاء أربعه باشد؛ یا نکاح دائم، یا نکاح منقطع، یا ملک یمین، یا تحلیل مالک، به هیچ نحو از أنحاء چهارگانه اذن شرعی حاصل نشده است و چون اذن شرعی حاصل نشده است او اگر بخواهد ملحق شود راه ندارد. بعداً اگر بخواهد عقد دائم یا نکاح منقطع یا ملک یمین یا تحلیل صورت بگیرد، اینها چون مسبوق به زنا است اثر ندارد. اگر چیزی مسبوق به زنا بود به أحد أنحاء چهارگانه حلّیت حاصل شد، آن گذشته را صحیح نمی داند و ملحق نمی کند. این اصل فرع است.

فرمود: «و لو زنی بامرأة فأحبها» او به وسیله این زنا باردار شد، «ثم تزوّج بها» حالا یا به عقد دائم یا به عقد انقطاع، «لم یجز إلحاقه به» این فرزند را به این مرد نمی شود ملحق کرد، «و کذا لو زنی بأمّة فحملت ثم ابتاعها» یا مولای او تحلیل کند. نکاح چه دائم و چه منقطع مسبوق به زنا باعث لحوق ولد نیست، ابتیاع أمّه یا تحلیل أمّه

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۵.

مسبوق به زنا سبب حلیّت نمی‌شود. این یک حکم است و این اصل مسئله است. این اصل مسئله مورد وفاق همه علما است. براساس قواعد عامه اگر بخواهند بررسی کنند، حکم همین فتوا است. برابر نصّ خاصی که در مسئله است بخواهند استدلال کنند، حکم همین است.

الآن باید در دو جهت بحث کنیم: یکی به لحاظ قواعد عامه و یکی به لحاظ نصّ خاص. به لحاظ قواعد عامه چون بارداری این زن از راه حرام بود درست است که امکان عقلی است ولی به هیچ نحو امکان شرعی نیست، زیرا در ظرفی این زن باردار شد که نه دو قسم نکاح حاصل شد و نه دو قسم تحلیل و ابتیاع؛ نه نکاح دائم بود و نه نکاح منقطع، نه ابتیاع اّمه بود و نه تحلیل اّمه. پس چون دو رکن اساسی لازم بود یکی امکان عقلی و یکی امکان شرعی، اینجا امکان عقلی هست ولی امکان شرعی نیست، از این جهت براساس قواعد اولیه ولد ملحق نمی‌شود.

براساس نصّ خاصی که در مسئله است این است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) سؤال شده است، از ائمه (علیهم السلام) در این گونه از موارد استفتاء شده است که همه آنها به این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۱ تمسک کردند. اولین کسی که این را فرمود خود پیغمبر بود، بعد ائمه (علیهم السلام) به آن استدلال کردند که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» متعلق به کسی است که در یک فراش طیب و طاهری باردار شود. این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» چرا قاعده شد اول یک کلمه و یک جمله بود بعد به صورت قاعده رسمی در آمد و شهرتی پیدا کرد «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». بعضی از کلمات نورانی وسیله شهرتشان همان ابتلای فقهی است، چون ابتلای فقهی آن زیاد است مانند قاعده «ید»،^۲ این قاعده «ید»

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا، ص ۲۶۲؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸؛ «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَّى».

ابتلای فقهی آن زیاد است؛ لذا «ید» اماره مالکیت است و همگان می‌دانند. بعضی از امور است که خیلی نظیر قاعده «ید» نیست که روزانه محل ابتلا باشد ولی یک سلسله مسایلی باعث می‌شود که این شهرت جهانی پیدا می‌کند. این «الْوَكْدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» مانند بعضی از قواعد فقهیه نیست که فقط در حوزه فقها رابطه داشته باشد، در محیط فقهی و حوزه‌های علمی رواج داشته باشد، این به دلیل کارهایی است که یک سلسله مشکلات سیاسی ضمیمه آن شد که باعث شهرت این قاعده شد. قواعدی از این قبیل مانند «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»^۱ این‌گونه از قواعد جزء قواعد جهانی نیستند اما این قاعده «ید» جزء قاعده جهانی شد، سرّش این است وقتی به دستگاه حکومت و دستگاه سیاست بیاید و مسایل سیاسی ضمیمه آن شود، این باعث شهرت می‌شود.

وقتی معاویه ملعون «زیاد بن ابیه» را، «زیاد بن ابی سفیان» کرد، این قاعده «الْوَكْدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» را که فقها شنیده بودند و متدینین شنیده بودند، شهرت پیدا کرد؛ یعنی آن کار باعث شد که این قاعده عمومی شد و همه این را فهمیدند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «الْوَكْدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ». کاری که معاویه کرد وقتی نامه‌ای برای وجود مبارک امام مجتبی^۱ می‌نوشت و خود زیاد بن ابیه هم گاهی نامه می‌نوشت، می‌نوشت که «مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ إِلَى» مثلاً «حَسَنُ بْنُ كَذَا»، وجود مبارک امام حسن می‌فرمود: «مِنْ الْحَسَنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ» یا «زِيَادِ بْنِ سَمِيهِ» و دیگر به ابی‌سفیان اسنادی ندارد.^۲ این کار معاویه باعث شد که این قاعده نورانی جهانی شد یعنی همه دانستند.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

۲. مکاتیب الأئمة، ج ۲، ص ۱۸۱.

چند تا کار بود که باعث رسوایی معاویه شد یکی همان «بغی» در برابر علی بن ابی طالب بود که جزء «بغات» بود، یکی هم الحاق «زیاد بن ابیه» به «زیاد بن ابی سفیان»، یکی هم آن «حجر بن عدی» از آن شهرتی که داشت باعث شد که قتل او دامنگیر معاویه شود و او را رسوا کند، چهارمی هم اینکه یزید را ولیعهد خود قرار داد؛ این امور چهارگانه باعث رسوایی دستگاه اموی شد.

غرض این است که اگر این قاعده شهرتی پیدا کرد برای اینکه با دستگاه سیاسی آمیخته شد و زبانزد همه سیاسیون و همه مردم شد لذا همگان فهمیدند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ»، وگرنه این خبر واحدی بود همتای اخبار دیگر. خبر واحد البته خبر معتبری است در برابر اخبار آحاد معتبر دیگر که این گونه از خبرها فراوانند اما حالا شهرت جهانی پیدا کند در همه حوزه‌های علمیه شیعه و سنی رواج داشته باشد، این سبب خارجی دارد.

آن روایت‌ها را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در چند باب نقل کرد. اول در جلد ۲۱ وسائل صفحه ۴۹۸ باب ۱۰۱ «بَابُ أَنَّ مَنْ زَنَى بِامْرَأَةٍ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ لَمْ يَلْحَقْ بِهِ الْوَلَدُ وَلَا يَرِثُهُ» باب این است که اگر کسی - معاذالله - با زنی آمیزش کرد و باردار شد و بعد از بارداری با او ازدواج کرد این فرزند مربوط به آن پدر نیست «لَمْ يَلْحَقْ بِهِ الْوَلَدُ» و نه محرم اوست و نه ارث می‌برد و نه مانند آن. این عنوان باب است.

روایتی که نقل می‌کند مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِيِّ» که سند این روایت معتبر است. این محمد بن حسن قمی می‌گوید: «كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَلَى يَدَيْ» نامه را به وسیله من به امام جواد (سلام الله علیه) رساند. «كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَلَى يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یعنی امام جواد که من این نامه را خدمت حضرت بردم. آن سؤال این است «مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ فَجَرَ

بِأَمْرَةٍ» نظر شریف شما چیست که مردی با زنی آمیزش حرامی داشت «فَحَبَلْتُ» این زن باردار شد، «ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ» بعد از اینکه این زن از راه حرام باردار شد این مرد با او ازدواج کرد، «فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ» فرزندی به بار آورد، «وَهُوَ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ» این فرزند هم خیلی شبیه به این پدر زانی است، آیا به او ملحق می‌شود یا نه؟ «فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَخَاتَمِهِ» این محمد بن حسن قمی می‌فرماید وجود مبارک ابی جعفر (سلام الله علیه) به خط مبارک خودشان نوشتند با امضای مبارک خودشان امضا کردند که «الْوَلَدُ لَغِيَّةٌ» در اینجا با تشدید ذکر شده است. این کلمه «لَغِيَّةٌ» یا «لُغِيَّةٌ» نه در مقایسه پیدا شده و نه در مفردات راغب - این «لَغُو الْقَوْلُ» ی که در قرآن است این «لَغُو الْفَعْلُ» است.^۱ «لَغُو فَعْلٌ» یعنی کار بیهوده، «لَغُو قَوْلٌ» یعنی حرف بیهوده. این «لُغِيَّةٌ» است یعنی کار بیهوده است بی‌اثر است و پیامد فقهی ندارد. «لَا يُورَثُ» این شخص ارث داده نمی‌شود، نه آن زانی ارث می‌برد و نه این فرزند ارث می‌برد. این را بدون استناد به قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» اصل حکم را بیان فرمودند.

لکن همین مطلب که زناى ملحق به نکاح یا زناى ملحق به ابتیاع أمه یعنی زنا سابق باشد و أحد امور أربعه لاحق باشد؛ یا نکاح دائم یا نکاح منقطع یا «ابتیاع أمه» یا «تحلیل أمه»، این در نصوص دیگر هست با استدلال به قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». این در باب دیگر است یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۱۹۳ باب ۷۴ این است: «بَابُ أَنَّ مَنْ زَنَى بِأُمِّهِ» - این درباره ملک یمین است - «ثُمَّ اشْتَرَاهَا لَمْ يُلْحَقْ بِهِ الْوَلَدُ السَّابِقُ وَلَمْ يَرِثْهُ» اگر زناى ملحق باشد به اشترای أمه؛ یعنی قبلاً آمیزش حرام داشتند و این زن باردار شد، بعد این کنیز را این زن را آن زانی خرید. ابتیاع أمه و تحلیلی که حکم آن را داشته باشد، این لاحق است. «أَيُّمَا رَجُلٍ» - این جواب استفتاء نیست خود حضرت مستقیماً دارد این مسئله را بیان می‌کند - «وَوَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ قَوْمٍ حَرَاماً ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَادَّعَى وَلَدَهَا

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۵؛ سوره مائده، آیه ۸۹؛ «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ».

فَإِنَّهُ لَا يُورَثُ مِنْهُ» نه این ولد از او ارث می‌برد و نه او از این ولد ارث می‌برد، چرا؟ «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» بستر حلال است که باعث الحاق ولد می‌شود، «وَلَا يُورَثُ وَلَدَ الزَّوْنِ إِلَّا» رجلی که «يَدْعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ» که آن حرف دیگری است.

پس اگر این زنا ملحق شد به ملک یمین یا ملحق شد به تحلیل یمین این هیچ اثری ندارد. زنا ملحق به احد امور چهارگانه هیچ اثری ندارد؛ اگر زنا سابق باشد بعد نکاح دائم یا نکاح منقطع لاحق باشد یا ابتیاع أمه یا تحلیل أمه لاحق باشد هیچ اثری ندارد، چرا؟ چون «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»، «عاهر» یعنی زانی.

این قاعده نورانی یک بحث فقهی دارد که کم و بیش به آن اشاره می‌شود، یک بحث سیاسی و اجتماعی دارد که گذشت که چطور این قاعده در بین قواعد دیگر این قدر شهرت پیدا کرد که گذشته از فقها، مورخان و اصحاب سیاست و اصحاب حکومت و توده مردم هم این قاعده را بلد هستند و می‌دانند، چرا؟ راز این گفته شد. اما خود این قاعده؛ «عاهر» یعنی زانی که در برابر فراش است این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است این طور نیست که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» خبر بدهند این خبر نیست، خیلی از موارد است که اگر خبر باشد دروغ لازم می‌آید؛ مثلاً زراره سؤال می‌کند که فلان شخص در آن حالت شد آیا احتیاج به غسل دارد یا نه؟ احتیاج به اعاده نماز دارد یا نه؟ حضرت فرمود: «يَغْتَسِلُ» یا «يعيد»، این «يَغْتَسِلُ» یعنی «وجب عليه الغسل»، «يعيد» یعنی «يجب عليه الإعادة»، گاهی در خارج شخص انجام می‌دهد و گاهی انجام نمی‌دهد. این خبر نیست و گرنه مستلزم کذب بود بلکه جمله خبریه‌ای است به داعی انشا؛ «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یعنی «يجب أن يلحق بصاحب الفراش»، «وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» یعنی «لا يجوز الحاقه بالزاني». پس جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است و شهرت این هم به وسیله آن جریان سیاسی است و اما اینکه ممکن است معارض پیدا کند یا نه، ظاهر این حصر

است. یک وقت است که حصر با حرف می‌شود مانند «إِثْمًا» یا «لَا يَكُونُ إِلَّا بِهِ» که مجموع سلب و اثبات حصر می‌آورد یا کلمه «إِثْمًا» حصر می‌آورد، این از آن قبیل نیست، چون در این حدیث نه نفی و اثبات است گرچه از یک جهت «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» نفی و اثبات است اما نفی و اثبات «لَا يَكُونُ إِلَّا بِهِ» از آن قبیل نیست و نه حرف حصر در آن است مانند «إِثْمًا»؛ یک وقت می‌گوییم: «إِثْمًا الْقَائِمُ هُوَ زَيْدٌ» این مفید حصر است یا «لَمْ يَقُمْ إِلَّا زَيْدٌ» این حصر است. اینجا نه از آن قبیل است نه از این قبیل، گرچه نفی و اثبات است اما نفی و اثبات مستثنی و مستثنی منه و از این قبیل نیست لکن ظاهر آن مفید حصر است برای اینکه وقتی مبتدا معرفه شد اگر گفتیم: «الْقَائِمُ زَيْدٌ» یعنی غیر از زید کسی نیستاد. این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یک وقت می‌گوییم: «يَلْحَقُ الْوَلَدُ بِالْفِرَاشِ» این ممکن است معارض داشته باشد اما وقتی گفتیم: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این معارض ندارد. پس این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است، از یک سو؛ و این هم مفید حصر است، از سوی دیگر؛ و این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» هم هست. این هم در مسئله نکاح آمده و هم در مسئله بیع آمده است.

در مسئله «بیع» در همان وسائل جلد ۲۱ صفحه ۱۷۳ درباره اُمه است آنجا روایتی را مرحوم کلینی نقل می‌کند «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَسَنِ الصَّقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» - که این روایت هم معتبر است - «قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهَا قَبْلَ أَنْ يَسْتَبْرِيَ رَحِمَهَا» این جاریه‌ای که قبلاً ملک دیگری بود او خرید قبل از اینکه عده‌ای نگه بدارد استبراء کند و رحم خود را تطهیر کند، با او ازدواج کرد. حضرت فرمود: «بُنْسَ مَا صَنَعَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ لَا يَعُودُ قُلْتُ فَإِنَّهُ بَاعَهَا مِنْ آخَرٍ» فرمود با او همسری کرد آمیزش کرد و او را به دیگری فروخت، «وَ لَمْ يَسْتَبْرِيَ رَحِمَهَا ثُمَّ بَاعَهَا الثَّانِي مِنْ رَجُلٍ آخَرَ وَ لَمْ يَسْتَبْرِيَ رَحِمَهَا» اینها به یکدیگر فروختند و همه هم آمیزش کردند و عادی هم نگرفت، بعد «فَاسْتَبَانَ حَمْلَهَا عِنْدَ

الثَّالِثُ» به شخص سومی که رسید معلوم شد که این کنیز باردار است، «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» این اصل کلی است منتها امکان عقلی آن با آمیزش حاصل می‌شود، امکان شرعی آن به امور چندگانه بود که یا نکاح دائم باشد یا نکاح منقطع باشد یا ابتیاع باشد یا تحلیل، به اینها امکان داشته باشد و از طرفی هم نه کمتر از اقل حمل باشد نه بیشتر از اکثر حمل؛ اینها امکان شرعی است، آن هم امکان عقلی است، این راه دارد. اما اینکه فرمود لغو است این «لغو القول» است، این در کتاب لغت که مراجعه کردیم نه مقایسه و نه راعب اینها لغو را داشتند و مانند آن اما «لغیه» است یا مشدد که در وسائل به صورت تشدید آمده به این صورت پیدا نشده است.

پرسش: ...

پاسخ: این می‌خواهد بگوید «لغو القول» است مانند «لغو الفعل».

پرسش: ...

پاسخ: اینکه لغو است، این برخلاف می‌فهماند، چون فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» این لغو است فعل لغو است، فعلی نیست که اثربخش باشد. عبارت این بود فرمود به اینکه «فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَخَاتَمِهِ الْوَلَدُ لِعَیِّهِ لَا يُورَثُ» یک چیز لغوی است وقتی لغو شد و بی‌اثر شد نه وارث می‌شود نه موروث، نه مورث منه.

این عبارت در این کتاب‌های لغت پیدا نشده است، «لغو القول» را ما در قرآن داریم لکن این اثر که نه‌ایه نوشته، این ابن‌اثیر چند تا برادر بودند یکی نه‌ایه را نوشته، یکی تاریخ نوشته که کامل ابن‌اثیر است و یکی هم کتاب ادبی نوشته به نام عقد الفرید. اینها سه تا برادر بودند هر کدام سه تا کار سنگین علمی کردند. علمی‌تر از همه همین صاحب نه‌ایه است. این نه‌ایه ابن‌اثیر قبل از مجمع البحرین است. مجمع البحرین بعد از او نوشته شده است که

- متأسفانه - به این قدرت علمی نیست او قبل از مرحوم صاحب مجمع البحرین است و کتاب او هم عمیق تر و دقیق تر از اوست، این یک مطلب؛ مطلب دیگر این است که این کتاب لغت نیست مجمع البحرین هم کتاب لغت نیست، آن کلماتی که در بحر قرآن آن کلماتی که در بحر روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است یعنی کلماتی که در قرآن و روایات است این را مرحوم طریحی در مجمع البحرین جمع کرد به نام مجمع البحرین، این نظیر کتاب لغت نیست که اگر لغتی در قرآن کریم نبود یا در روایات نبود در مجمع البحرین هم نیست. این کتاب لغت نظیر اقرب الموارد و نظیر مقاییس و مانند اینها نیست هر لغتی که در دواوین عرب باشد اینها بگویند، هر لغتی که در قرآن یا در روایات آمده و نیازی به توضیح دارد - با این قید - اینها جمع کردند. قبل از طریحی یعنی قبل از اینکه مرحوم طریحی مجمع البحرین را بنویسد ابن اثیر این نهاییه را نوشته است نهاییه او هم کتاب لغت به این معنا نیست که هر چه در دواوین عرب آمده کتاب لغت معروف نظیر مقاییس یا راغب یا مانند آن باشد، آنچه که در قرآن است یا در روایات است و نیازی به توضیح دارد آن را ابن اثیر در نهاییه آورده است. «فتحصل» که ابن اثیر قبل از طریحی است و نهاییه او قبل از مجمع البحرین است و دقیق تر از مجمع البحرین است.

ایشان در این کلمه «لغیه» این عبارت را دارد که به چه چیزی «لغیه» و مانند آن می گویند؟ «لغو، سقوط الاسم من الحالف» که «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» یعنی قسم های لغوی، منتها آن قسم های جدی را «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» آن را دارد که آن را معنا کردند بعد به اینجا می رسند می فرمایند «و فی حدیث سلمان إِيَّاكُمْ و مَلْغَاةَ أَوَّلِ اللَّيْلِ» این از احادیث خوبی است که وجود مبارک حضرت به سلمان فرمود: «إِيَّاكُمْ و مَلْغَاةَ أَوَّلِ اللَّيْلِ»^۱ یعنی سر شب بنشینید و جوک بگویید و طنز بگویید و بخندید، سحر بمانید، این کار را نکنید! این

۱. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۴، ص ۲۵۸.

حدیث است. ابن اثیر دارد این را معنا می‌کند می‌گوید که «مَلْغَاةٌ»، «مَفْعَلَةٌ مِنَ اللَّغْوِ وَ الْبَاطِلِ». حضرت فرمود به اینکه «إِيَّاكُمْ وَ مَلْغَاةَ أَوَّلِ اللَّيْلِ» منظور چیست؟ فرمود: «یرید سَهَر فیه» - «سَهَر» با «هَاء هَوْض» یعنی بیداری - اول شب بیدار باشید مشغول طنز و گفتگو و خنده باشید، «فإنه يمنع من قیام اللیل» دیگر شما سحری ندارید. این سهر اول با سین و هاء هَوْض است یعنی بیداری و آن سحر معروف و با سین و هاء جیمی است. فرمود این سهر یعنی بیداری اول شب و گفتگو و خنده، جلوی بیداری آخر شب را می‌گیرد. غرض این است که مَلْغَاة به این معنا آمده یعنی حرف لغو نظیر «لغو القول».

«فَتَحَصَّلَ» که آن محصول زنا لغو است و اثری ندارد و اگر بخواهد به کسی ملحق شود دو رکن اساسی دارد که هر کدام از این رکن‌ها ممکن است شرایطی داشته باشند. آن رکن اول امکان عقلی، رکن دوم امکان شرعی؛ امکان عقلی آن هم به آمیزش است، امکان شرعی آن به این است که به أحد آنها چهارگانه باشد یا نکاح دائم یا نکاح منقطع یا ابتیاع أمه یا تحلیل مالک، این أحد آنها أربعه است و از آن طرف هم کمتر از اقل حمل نباشد و از آن طرف هم بیشتر از اکثر حمل نباشد.

«و الحمد لله رب العالمین»